

A decorative branch with several red flowers and green leaves, positioned in the upper right corner of the page.

The Haunted

邪

祟



تسخیر شده

نویسنده: دایوان زی

نام دیگر: Evil

مترجم: دختری با ماسک شیشه ای

این کتاب دارای 185 فصله

برای اطلاعات بیشتر به کانال مترجم ملحق شین!

https://t.me/lotus_sefid



لطفا این ترجمه رو هیچ جای دیگه ای کپی نکنید و تنها از همین آدرس

ها اون رو دریافت کنید.

سایت myanimes.ir

myAnimes@

شما میتونین برای خرید کتاب ها از طریق کانال مترجم هم اقدام کنید!

این اثر متعلق به مای انیمه است به عنوان مترجم، مجوز پخش یا کپی یا

انتشار و چاپ کتاب رو بدون اجازه خودم نمیدم... لطفا رعایت کنید!

خرید این کتاب مدرکی برای استفاده های نامشروع شما نیست!





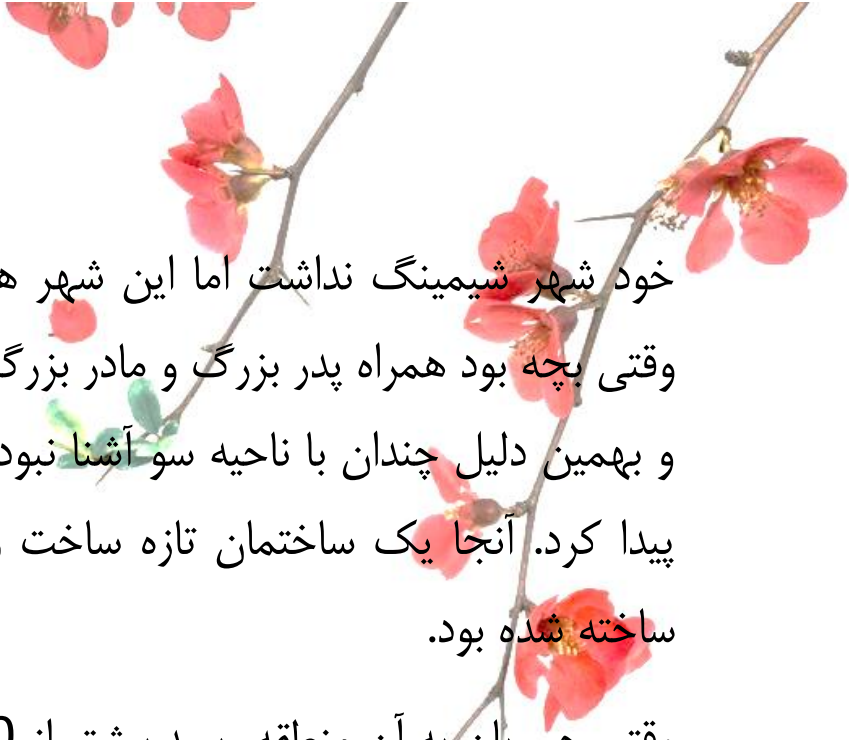
فصل بیست و دوم : طلسم سرکوب کننده شیطان

چی یان وقتی سوار ماشین میشد احساس میکرد سرمای کرخ کننده ای که در بدنش پراکنده بود آرام آرام تحت تاثیر گرمای جولای از بین می رود.

صورتش را در دستان خود پنهان کرد و نفس عمیقی کشید. پس از مدت طولانی بالاخره حالش بهتر شد و دستانش را پایین آورد. یک کارت خیلی معمولی را از جیب خود بیرون آورد.

چی یان دیروز با بی توجهی کارت را به جیب خود هل داده بود و حتی به آن نگاهی نینداخت. متوجه شد تنها یک نام روی کارت نقاشی شده است "تانگ گوانگیوان" با یک خط دیگر زیر این نام آدرس را نوشته بودند. آدرس جایی در حومه شرقی شهر سومینگ را نشان میداد. هیچ مترویی به آن سمت نمیرفت تنها دو اتوبوس به آنجا حرکت میکردند. چی یان خیلی مبهم میدانست آنجا کجاست. چی یان کارت را در جیبش انداخت، آدرس را در گوشی وارد نمود و جی پی اس را روشن کرد.

در سالهای گذشته، شهر سومینگ زیر تغییرات ساخت و ساز قرار گرفته بود. نواحی شهری به شدت گسترده شده و گرچه شباهت چندانی به شهر همسایه



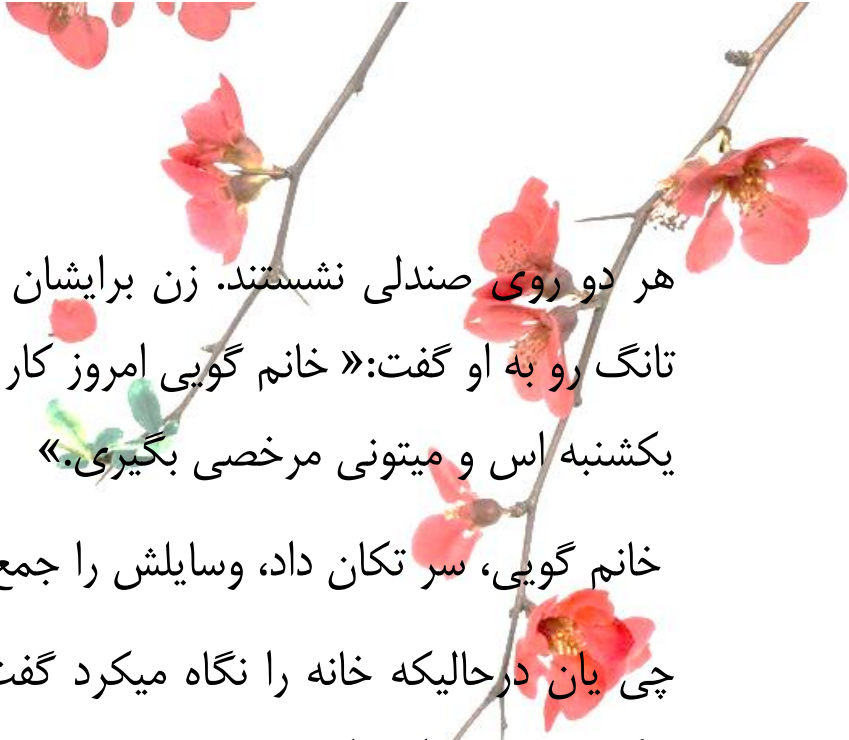
خود شهر شیمینگ نداشت اما این شهر هم تغییرات بسیاری داشت. چی یان وقتی بچه بود همراه پدر بزرگ و مادر بزرگش در ناحیه لائوچنگ زندگی میکرد و بهمین دلیل چندان با ناحیه سو آشنا نبود. پس از یکساعت رانندگی آدرس را پیدا کرد. آنجا یک ساختمان تازه ساخت ویلایی بود که تقریباً دو سال پیش ساخته شده بود.

وقتی چی یان به آن منطقه رسید بیشتر از 10 دقیقه دور تا دور مجتمع با ماشین مدتی چرخید سپس ساختمان درست را پیدا کرد. با کمی اضطراب زنگ در را فشار داد. کسی که در را باز کرد همان مرد پیر دیروزی نبود بلکه زنی 40 ساله بنظر میرسید.

چی یان کارت را بیرون کشید و به زن نشان داد: «من دنبال آقای تانگ گوانگیوان میگردم. ایشون دیروز کارت رو بهم دادن.»

زن سرش را تکان داد و چی یان را به داخل راهنمایی نمود سپس رو به کسی در داخل خانه گفت: «آقای تانگ، مهمونتون اومده.»

طبق انتظارش، چی یان مرد پیر را دید که روی مبلی نشسته و همان لباسها را به تن داشت. یک عینک ذره بینی به چشم گذاشته و روزنامه میخواند. وقتی دید چی یان وارد میشود روزنامه را پایین گذاشته و عینکش را برداشت، ایستاد و لبخند زد: «حدس میزدم برای ملاقاتم بیای.»



هر دو روی صندلی نشستند. زن برایشان چای خوش عطری سرو کرد. آقای تانگ رو به او گفت: «خانم گویی امروز کار زیادی نداریم میتونی بری خونه فردا یکشنبه اس و میتونی مرخصی بگیری.»

خانم گویی، سر تکان داد، وسایلش را جمع کرد و رفت. چی یان درحالیکه خانه را نگاه میکرد گفت: «شما اینجا زندگی میکنین؟!» او شگفت زده بود که یک شخص خبره در شهر سومین زندگی میکند ولی او هیچ وقت نامی از این مرد نشنیده بود.

تانگ گوانگیوان دستش را تکان داد: «من به درخواست کسی به اینجا اومدم. اینجا خونه یه دوسته ... اون هیچ وقت خونه نیست برای همین اجازه داده چند روزی اینجا بمونم ... اما اصلا فکرشم نمیکردم با موضوعی مثل ماجرای شما روبرو بشم.»

چی یان دیروز را بیاد آورد که این پیرمرد چقدر مضطرب بود و نیاز داشت تا "کسی را نجات بدهد". پس پرسید: «مشکلتون حل شد؟!»

تانگ گوانگیوان سر تکان داد: «منم میخوامستم بخاطر کمکتون از شما تشکر کنم ... این یه مورد خیلی ضروری بود ولی کسی آسیب ندید.»

خیلی خوب بود که مشکل حل شد. از آنجا که این مشکل به چی یان ربط نداشت او دیگر چیزی نپرسید. در دل احساس سنگینی میکرد. نمیدانست چطور



باید موضوع را پیش بکشد و جرعه جرعه چای مینوشید. گلوش خشک بود. او با عجله خودش را به آنجا رسانده و حتی یک جرعه آب ننوشید.

تانگ گوانگیوان پیشقدم شد: «این همون چیزیه که من حدس میزدم. به لطف طلسم آرام کننده روح من، شما تونستی از سد توهم ها بگذری.»

چی یان سر تکان داد. هرچند خودش هم میدانست دلیل هوشیاری و بازیابی خاطراتش بخاطر این مرد بوده است اما الان فهمید که پیرمرد مخفیانه طلسم پاک کننده روح و ذهنی را روی او قرار داده است.

آقای تانگ دستش را دراز کرد و بطری کوچک روی سینه چی یان را لمس نمود: «توی این بطری خاکستر هست درسته؟!»

چی یان سر تکان داد. طبق چیزی که مرد خواست بطری را از گردن خارج کرده و به سمت او گرفت. تانگ گوانگیوان 2 طلسم بیرون کشید یکی برای یکی برای فضای داخلی و یکی برای فضای خارجی بطری... او بطری را درون طلسم ها پیچاند و آن را کناری گذاشت.

چی یان با استفاده از این فرصت همه چیز را توضیح داد. از بنیه ضعیف خود گرفته تا پیشنهاد راهب جانگ برای به گردن انداختن خاکسترهای بیه بینگجی و برقرار کردن یک محراب برای او در خانه اش همه چیز را تعریف کرد. چی



یان نادان نبود مدتها تحت طلسم قرار داشت ولی هیچ کس متوجه چیزی نشده بود.

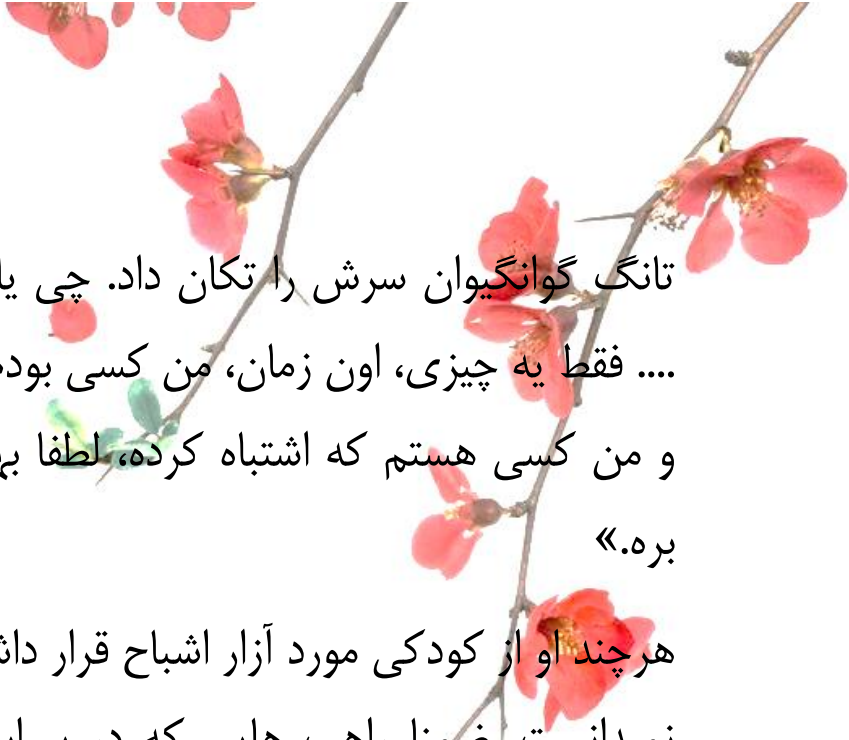
تنها این پیرمردی که در برابرش قرار داشت توانسته بود همه چیز را بفهمد. باتوجه به تجربه چی یان، میتوانست بگوید آقای تانگ یک خبره واقعیست. این پیرمرد تنها کسی بود که الان میتوانست او را نجات بدهد.

وقتی تانگ گوانگیوان وضعیت را شنید. به تلخی روی پای خود کوبید: «نادون!! چطور تونسته همچین پیشنهادی بهت بده ... واقعا که درکش پایینه، بخشی از مطلب رو فهمیده و بخشی رو اصلا حالیش نیست. این شخص شدیدترین شکل تسخیر رو حتی در حین زنده موندن داشته ... اگه بعد از مرگش خاکسترش رو نگهداری و روز و شب لوحش رو پرستش کنی مگر میشه که به نتایج سخت و ناجوری منتهی نشه!؟»

در آن موقع، راهب شیچینگ شان لیو هم چیزی مشابه را گفته بود. ولی چی یان نمیخواست آن را باور کند. الان هم برای پشیمانی دیر شده بود.

تانگ گوانگیوان از او پرسید: «نظر خودت چیه؟ میخوای چیکار کنی!؟»

چی یان به تلخی گفت: «نظر خودم چیه ...؟ البته که میخوام بفرستمش بره ولی نمیدونم چه شیوه هایی وجود داره ...»



تانگ گوانگیوان سرش را تکان داد. چی یان کمی مردد ماند بعد اضافه کرد:»
... فقط یه چیزی، اون زمان، من کسی بودم که آرامش ارباب ییه رو بهم ریخته
و من کسی هستم که اشتباه کرده، لطفا بهش آسیب نزنین و فقط بفرستیدش
بره.»

هرچند او از کودکی مورد آزار اشباح قرار داشت ولی واقعا چیز زیادی درباره شان
نمیدانست. ضمنا راهب هایی که در سراسر زندگی با آنان ملاقات کرده بود
هر کدام چیز متفاوتی میگفتند. او واقعا اطمینان نداشت ییه یینگجی چه هست یا
روح مردم پس از مرگ، تناسخ می یافت یا کجا میرفت. فقط امیدوار بود این هم
شبيه فیلم ها باشد و ییه یینگجی آزاد بشود و بتواند به جایی برود که به آن تعلق
داشت.

تانگ گوانگیوان جوابی نداد. تنها یک طلسم و یک قوطی کبریت به او داد:»
وقتی برگشتی این طلسم رو بسوزون و بزار توی آب حل بشه ... به یه راهی فکر
کن که اون چیز رو فریب بدی تا این آب رو بنوشه ... اینطوری مشکل حل
میشه.»

مردم عادی نادان بودند همیشه چیزهای غیر واقعی را تصور میکردند و به مهربان
بودن خود باور داشتند. چیزی که توسط یک انسان عادی دیده میشد حتی
میتوانست آنان را به توهم بکشاند. نابود کردن آنها تنها راه ممکن بود ولی این



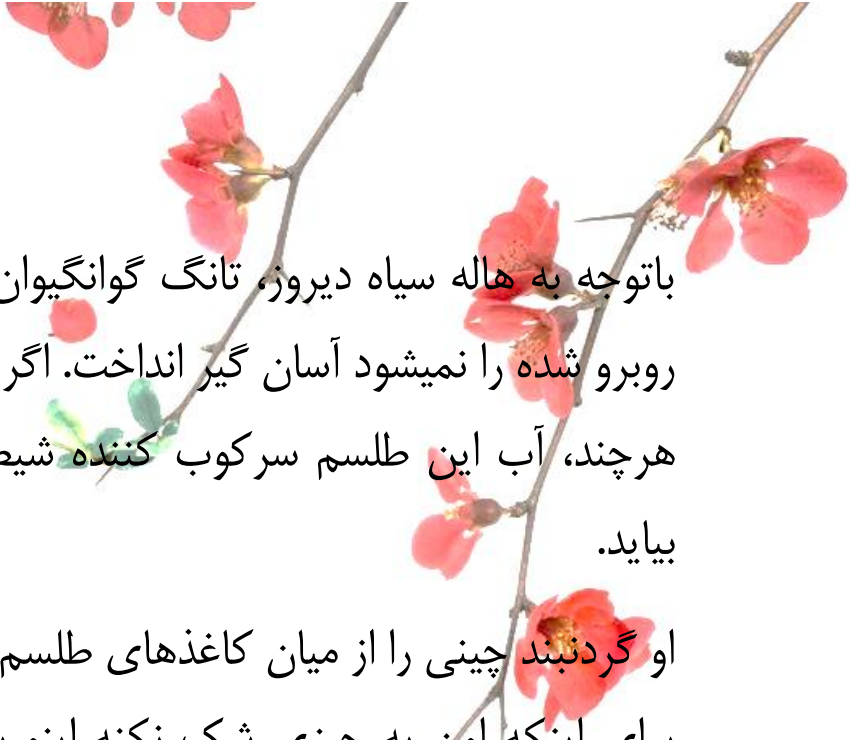
چیزی نبود که جوانک نیاز داشت بداند. این مساله میتوانست تنها نگرانی هایش را افزایش بدهد. همه چیز بدتر میشد و حتی به این جوان هم آسیب میزد.

چی یان ترسیده بود: «منظورتون اینه ... که من باید خودم برگردم!؟»

تانگ گوانگیوان سر تکان داد: «اگر یه غریبه ظاهر بشه مخصوصا کسی که شاگرد تائویی باشه و روشی متفاوت با شیوه ای معمول رو پیشنهاد بده اونوقت اون چیز شدیدا حواسش جمع میشه ... اگر این اتفاق بیفته حتی اگه تفنگ بکشیم هم سخت میشه دورش کنیم.»

تانگ گوانیوان سالها عمر کرده بود زمان زیادی صرف کرده تا توانسته بود استاد هنر برقراری ارتباط شود از قصد کلماتی را استفاده کرد تا جوان در برابر او فکر کند اینکه آن چیز باید این آب را بنوشد و این روش صلح آمیز است. از این رو آنان نیاز داشتند از زور استفاده کنند تا مشکل حل شود ولی در حقیقت، راه های دیگر نیز او را بهمان نتیجه رهنمون میشدند و آن چیز نابود میشد.

قلب چی یان از احتمال باخبر شدن ییه بینگجی از این طلسم به لرزه افتاد. هرچند ترس از بازگشت و رویارویی با او کمی آرام شده بود. او دندان بهم سایید میخواست برای موافقت سر تکان بدهد بعد تانگ گوانگیوان دو طلسم دیگر به او داد: «اگه وضعیت از کنترل خارج شد میتونی از این دوتا برای فرار استفاده کنی.»



باتوجه به هاله سیاه دیروز، تانگ گوانگیوان میدانست چیز یکه مرد جوان با آن روبرو شده را نمیشود آسان گیر انداخت. اگر میتوانست که دیگر دردسری نداشت هرچند، آب این طلسم سرکوب کننده شیطان میتوانست از پس هر شبحی بر بیاید.

او گردنبند چینی را از میان کاغذهای طلسم بیرون آورد و آن را به چی یان داد: «برای اینکه اون به چیزی شک نکنه اینو بنداز گردنت ... وقتی مساله حل شد میتونی برش گردونی به قبرش.»

چی یان جعبه کبریت را به همراه سه طلسم گرفت و جداگانه آنها را در جیب خودش نهاد. لبخندی زورکی زد از ارباب تانگ تشکر نموده و رفت.

✓کپی ممنوع

✓چاپ ممنوع

✓هر کاری بی اجازه سایت و مترجم ممنوع

لیستی از تمام کتابهایی که تا الان به اتمام رسیدن و یا در حال ترجمه

هستن:

Hua Hua You Long

Mo Dao Zu Shi Novel

The Scum Villain's Self-Saving System

Heaven Official's Blessing

در حال ترجمه

Ai no Kusabi

The Haunted

record of the missing sect master

شما میتونین توی سایت مای انیمه نسخه های کامل کتاب ها و همینطور

نسخه های تکی رو پیدا کنید!

لطفا در صورت کپی شدن کارهامون در هر کانال یا شبکه اجتماعی یا

ورک شاپی بهمون اطلاع رسانی کنید!

https://t.me/lotus_sefid

myAnimes@